

ابن حزم در کتاب جمهره این سه خاندان را در زمره بطون بنی تغلب^۱ نیاورده است. من در این موضع از کتاب او به حاشیه‌یی برخورد کردم که این سه خاندان را به بنی تغلب الحاق کرده بودند و درباره بنی حمدان گوید که: گفته‌اند آنان از موالی بنی اسد بوده‌اند و در پایان حاشیه آمده است که این نوشته به خط مصنف، یعنی ابن حزم است.

چون در ایام مروان بن الحکم کیش خوارج در ناحیه جزیره آشکار شد، مروان آن جمع پریشان کرد و آثار آنان برانداخت. سپس در ناحیه جزیره، پس از چندی بار دیگر نشانه‌هایی از آن دعوت پدیدار شد و مساور بن عبدالحمید^۲ بن مساور البجلی از شرات^۳، در ایام فتنه، پس از کشته شدن متوکل پدید آمد و بر بیش‌تر اعمال موصل غلبه یافت و حدیثه را دارالهجره خویش قرار داد. در این زمان عقبه بن محمد بن جعفر بن محمد بن الاشعث الخزاعی بر موصل فرمان می‌راند. منصور جد او محمد را بر افریقیه امارت داده بود. مساور علیه عقبه خروج کرد.

در سال ۲۵۴ ایوب بن احمد بن عمر بن الخطاب التغلبی^۴ امارت موصل یافت و او پسر خود حسن بن احمد را در موصل به جای خود نهاد. حسن به جنگ مساور لشکر کشید، سپاه او همه از قوم او بودند و از آن جمله بود حمدان بن حمدون بن الحارث^۵. اینان بر خوارج ظفر یافتند و آنان را پراکنده ساختند.

در ایام المهتدی بالله، عبدالله بن سلیمان بن عمران الازدی امارت موصل یافت. خوارج بر او غلبه یافتند. مساور موصل را در تصرف آورد و به حدیثه بازگردید.

در ایام المعتمد علی الله در سال ۲۵۹ مردم موصل شورش کردند و عامل خود [اذکوتکین] پسر اساتکین را از شهر راندند [در سال ۲۶۱ اساتکین]^۶ هیثم بن عبدالله بن المعمر^۷ العدوی را که از بنی تغلب بود به جای پسر خود فرستاد ولی مردم شهر او را راه ندادند. [سپس اساتکین]^۸ اسحاق بن ایوب تغلبی را از خاندان خطاب بر موصل امارت داد. او همراه با جماعتی که از آن جمله حمدان بن حمدون تغلبی بود به موصل راند و پس از آنکه مدتی آنجا را در محاصره خود داشت به شهر درآمد.

آن‌گاه فتنه اسحاق بن کنداجق (یا کنداج) و عصیان او علیه معتمد روی نمود. علی بن

۱. متن: بنی تغلب
 ۲. متن: عبدالله
 ۳. متن: سرات
 ۴. متن: التغلبی
 ۵. متن: حمدون بن الحارث
 ۶. از متن افتاده بود از ابن اثیر افزودیم.
 ۷. متن: المعتمد
 ۸. از متن افتاده بود از ابن اثیر افزودیم.

داود صاحب موصل و حمدان بن حمدون و اسحاق بن ایوب برای سرکوبی او گرد آمدند، ولی اسحاق بن کنداجق همه را منهزم ساخت و آن جمع را پراکنده نمود و از پی اسحاق بن ایوب تانصیبین و سپس تا آمد براند و درآمد به عیسی بن الشیخ الشیبانی پناه برد. و نیز از ابوالمعزین^۱ موسی بن زراره صاحب ارزن یاری طلبید. آن دو نیز او را یاری دادند.

المعتمد علی الله، اسحاق بن کنداجق را در سال ۲۶۷ بر موصل امارت داد. اسحاق بن ایوب و عیسی بن الشیخ و ابوالمعز^۲ بن موسی و حمدان بن حمدون با جماعتی از ربیعہ و تغلب برای نبرد با او همدست شدند. ابن کنداجق همه را به نصیبین منهزم ساخت و در آنجا به محاصره افکند و همچنان نبرد ادامه یافت.

در اثنای این فتنه‌ها در نبردی که در سال ۲۶۳ میان مساور خارجی و سپاه خلیفه در گرفت، مساور کشته شد. خوارج پس از او بر هارون بن عبدالله البجلی گرد آمدند و او بر موصل استیلا یافت و شمار پیروانش فزونی گرفت. محمد بن خرزاد^۳ یکی از یاران او به خلافت برخاست و او را در موصل مغلوب نمود. آن‌گاه هارون بن عبدالله به قصد مددخواهی آهنگ حمدان بن حمدون نمود. حمدان با او بیامد و او را به موصل بازگردانید. محمد بن خرزاد به حدیثه رفت و یارانش به هارون پیوستند؛ سپس هارون از موصل بر سر محمد بن خرزاد سپاه کشید و او را فروگرفت و بکشت. یاران محمد در میان کردان جلالیه آشوب برپا کردند و بر دیه‌ها و رستاق‌ها غلبه یافتند و به گرفتن زکات و عشریه پرداختند.

در سال ۲۷۲ بنی شیبان به قتال هارون بن عبدالله خارجی رفتند، او از حمدان بن حمدون یاری خواست ولی پیش از آنکه یاری به او رسد، منهزم گردید.

آن‌گاه میان اسحاق بن کنداجق و یوسف بن ابی الساج فتنه افتاد. ابن ابی الساج به نام ابن طولون^۴ دعوت آغاز کرد و بر ناحیه جزیره و موصل غلبه یافت ولی پس از چندی از او روی برتافت و آن نواحی و بر ناحیه جزیره و موصل غلبه یافت ولی پس از چندی از او روی برتافت و آن نواحی را به اسحاق بن کنداجق سپرد. او نیز در سال ۲۷۹ هارون بن سیما را بر آن دیار امارت داد ولی مردم او را از خود راندند. هارون بن سیما از بنی شیبان

۱. متن: معز موسی

۲. متن: ابوالعز

۳. متن: خردان

۴. ابن طولون، مراد خماریه است.

یاری خواست، بنی شیبیان همراه او روانه موصل شدند. مردم موصل از خوارج و بنی تغلب مدد طلبیدند. هارون بن عبدالله الشاری^۱ و حمدان بن حمدون به یاری او شتافتند ولی از بنی شیبیان شکست خوردند. مردم موصل از هارون بن سیما بیمناک بودند. از این رو کس به بغداد فرستادند و از درگاه خلافت مدد جستند. معتمد نیز علی بن داود بن رزاد کرد^۲ را به موصل فرستاد.

چون المعتضد بالله به خلافت نشست و از همدستی حمدان بن حمدون و هارون الشاری^۳ و اعمال بنی شیبیان خبر یافت - این به هنگامی بود که برای اصلاح امور جزیره بیرون آمده بود، و بنی شیبیان با او به فرمانبرداری پیمان بسته بودند - عازم نبرد حمدان بن حمدون شد و او را در هم شکست. حمدان را به ماردین راند، او پسر خود حسین را در آنجا نهاد و خود بگریخت. المعتضد با وصیف [موشگیر] و نصرالقشوری^۴ از پی او روان شد. اینان بر دیر زعفران گذشتند حسین بن حمدان در آنجا بود، امان خواست او را امان دادند و نزد معتضدش فرستادند. معتضد فرمان داد قلعه را ویران کنند. وصیف با حمدان بن حمدون روبه رو شد و سپاه او را درهم شکست؛ حمدان به جانب غربی دجله رفت و از آنجا به لشکرگاه می زیست. حمدان به خیمه او درآمد و خود را تسلیم او کرد. اسحاق او را نزد معتضد آورد و معتضد فرمان داد به زندانش کنند.

نصرالقشوری از پی هارن [الشاری] رفت، خوارج منهزم شدند. هارون خود به آذربایجان گریخت و دیگر خوارج از المعتضد امان خواستند. هارون به بادیه بازگردید. المعتضد در سال ۲۸۳ بار دیگر از پی هارون روان شد. بر مقدمه وصیف را فرستاد، حسین بن حمدان بن حمدون^۵ نیز با او بود. حسین از المعتضد خواست که اگر این مهم به انجام رساند و هارون خارجی را بیاورد، پدرش را از زندان آزاد سازد. المعتضد این شرط بپذیرفت. حسین برفت و هارون را اسیر کرده نزد معتضد آورد. معتضد او و برادرش را خلعت و طوق داد و بند از حمدان برداشت و او را وعده آزادی داد. اسحاق بن ایوب العدوی که بر دیار ربیعه فرمان می راند بمرد. خلیفه، عبدالله بن الهیثم بن عبدالله بن المعتمر^۶ را به جای او فرستاد.

۱. متن: الساری
۲. متن: علی بن داود الازدی
۳. متن: هاروی الساری
۴. متن: القسوری
۵. متن: یکرین
۶. متن: المعتمد

آغاز دولت و ولایت ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان بر موصل

چون المکتفی بالله به خلافت رسید، ابوالهیجاء، عبدالله بن حمدان را بر موصل و اعمال آن امارت داد. کردان هدبانی در آن نواحی عصیان کرده بودند و سرکرده آنان محمد بن بلال^۱ بود. ابوالهیجاء با آنان به نبرد پرداخت و به تعقیب آنان از دجله بگذشت و به جانب شرقی رفت و در خازر با ایشان درآویخت. سیمای حمدانی از موالی او کشته و به جانب شرقی رفت و در خازر با ایشان درآویخت. سیمای حمدانی از موالی او کشته شد. خلیفه در سال ۲۹۴ لشکری به یاری اش فرستاد. ابوالهیجاء در آذربایجان با کردان بار دیگر نبرد آغاز کرد و محمد بن بلال را با همه خاندان و فرزندانش منهزم نمود و کردان را کشتار و تاراج کرد. سپس محمد بن بلال امان خواست و به موصل نزد او آمد. دیگر کردان حمیدی نیز امان خواستند و کار ابوالهیجاء رونق و استقامت گرفت.

در سال ۲۹۶ در بغداد، فتنه خلع المقتدر بالله و قتل وزیر او عباس بن الحسن واقع شد، و پس از خلع المقتدر بالله یک روز یا کمتر از یک روز با عبدالله بن المعتز بیعت شد و بار دیگر المقتدر به خلافت بازگشت. و ما در اخبار دولت عباسی از آن سخن گفتیم. حسین بن حمدان در دیار ربیعیه بود، او از کسانی بود که در این فتنه دست داشت و در قتل وزیر با چند تن دیگر شریک بود. پس از شکست توطئه، بگریخت. المقتدر به قصد دستگیری اش قاسم بن سیما و جماعتی از سرداران را بفرستاد ولی اینان بر او دست نیافتند. المقتدر به ابوالهیجاء که در موصل بود نامه نوشت و او نیز با قاسم بن سیما همراه گردید. در حوالی تکریت حسین بن حمدان با آنان روبه رو شد و شکست خورد. از خلیفه امان خواست و خلیفه امانش داد و بر او خلعت پوشید و بر اعمال قم و کاشان امارتش داد ولی پس از چندی او را به دیار ربیعیه بازگردانید.

عصیان ابوالهیجاء [عبدالله بن حمدان]، سپس شورش حسین بن حمدان

در سال ۲۹۹، ابوالهیجاء در موصل علم مخالفت برداشت و این عصیان تا سال ۳۰۲ ادامه داشت. حسین بن حمدان چنان که گفتیم در دیار ربیعیه بود. وزیر، علی بن عیسی [بن داوود بن الجراح] از او خواست تا اموال را به بغداد فرستد ولی او امتناع کرد، سپس از او خواست که بلاد اطراف را به عمال سپارد، نیز سربر تافت؛ سپاهی بر سرش فرستاد،

۱. متن: المعتمد

۲. متن: عیسی بن عیسی

حسین آن سپاه را شکست داد. وزیر به مونس العجلی که در مصر سرگرم نبرد با سپاهیان علوی بود نوشت و از او خواست پس از فراغت از امور آن طرف به نبرد حسین بن حمدان رود. در سال ۳۰۳ مونس العجلی بیامد و حسین بن حمدان، آن دیار را ترک گفت و با خان و مان به ارمنستان رفت. مونس سپاه از پی اش روان نمود. او را یافتند و با او جنگیدند و منهزم ساختند. در این هزیمت او خود و پسرش عبدالوهاب و همه خاندان و یارانش به اسارت افتادند. مونس به بغداد بازگشت و حسین را که بر اشتري نشانده بود به شهر در آورد. المقتدر در آن روز ابوالهیجاء را نیز بگرفت و همه بنی حمدان را گرد آورد و به زندان افکند.

المقتدر در سال ۳۰۵ ابوالهیجاء را آزاد کرد و در سال ۳۰۶ حسین را به قتل رسانید، و ابراهیم بن حمدان را در سال ۳۰۷ بر دیار ربیعہ امارت داد و داود بن حمدان را به آنجا که پیش از این بود بفرستاد.

حکومت ابوالهیجاء [عبدالله بن حمدان] بار دیگر بر موصل، سپس کشته شدن او المقتدر، ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان را در سال ۳۱۴ بر دیار موصل امارت داد. او فرزند خود [ابومحمد] ناصرالدوله حسن^۱ [بن عبدالله بن حمدان] را به موصل فرستاد و خود در بغداد درنگ کرد. ابوالهیجاء در آن احوال خبر یافت که اعراب و کردان در آن نواحی فساد کرده اند و نیز در جای های دیگر از نواحی متصرفی او چون راه خراسان نیز آشوب ها بر پای کرده اند. از پسر خود ناصرالدوله خواست که آنان را سرکوب نماید. او نیز پس از درهم شکستن اعراب جزیره، با لشکر خود روانه تکریت گردید و اعراب سرکش را به شهر زور راند. همچنین با کردان جلالیه پیکار کرد تا سر به طاعت نهادند. در سال ۳۱۷ المقتدر بالله خلع شد و برادرش القاهر بالله به جایش نشست ولی روز دیگر المقتدر بازگردید و برادر را در قصر خلافت به محاصره انداخت. القاهر را امید آن بود که ابوالهیجاء که در نزد او بود از مهلکه اش برهاند. ابوالهیجاء برای رهایی او کوشش بسیار کرد ولی توفیق نیافت. مردم به قصر خلافت هجوم آوردند. ابوالهیجاء در پی سوراخ یا شکافی بود که خود را از آنجا بیرون کشد ولی جماعتی از پی او رفتند و او را زدند و سپس کشتند. این واقعه در نیمه محرم همان سال واقع شد. المقتدر بالله یکی از

۱. متن: حسین

موالی خود را به امارت موصل فرستاد.

امارت [ابوالعلاء] سعید و [ابوالسرایا] نصر پسران حمدان بر موصل ابوالعلاء سعیدبن حمدان، موصل و دیار ربیع و آنچه در دست ناصرالدوله بود همه را به ضمانت از الراضی بالله خواستار شد. الراضی نیز در سال ۳۲۳ او را به امارت موصل فرستاد. ناصرالدوله از این امر آگاه نبود. چون سعیدبن حمدان به موصل راند، ناصرالدوله بیرون آمد تا با او روبه‌رو شود. ولی سعیدبن حمدان از راه دیگر به شهر درآمد و به خانه او رفت و به انتظار او نشست. ناصرالدوله جماعتی از غلامان خود را به موصل فرستاد. ابن مقله به موصل رفت. ناصرالدوله از موصل بگریخت وزیر از پی او تا جبل‌التنین^۱ بتاخت، سپس بازگشت و در موصل ماند. یکی از یاران ناصرالدوله در بغداد، پسر ابن مقله را با پرداختن ده هزار دینار وادار کرد تا پدر را به بغداد بکشاند. او نیز چنین کرد و به او چیزهایی نوشت که مضطربش نمود. ابن مقله یکی از دولتمردان را که به او اعتماد داشت در موصل نهاد و خود در نیمه شوال به بغداد بازگردید. ناصرالدوله نیز به موصل راند و بر شهر مستولی شد. آن‌گاه به خلیفه نامه‌یی نوشت و از او بخشایش طلبید و خراج آن بلاد را به گردن گرفت. خلیفه نیز از او خشنود شد و او در مستقر خویش باقی ماند.

حرکت الراضی بالله به موصل

در سال ۳۲۷ ناصرالدوله در فرستادن اموالی که ضمانت کرده بود تأخیر کرد. خلیفه خشمگین شد و به موصل راند، مدبر امور دولت او بجکم^۲ بود، بجکم را به تکریت فرستاد. ناصرالدوله به مقابله بیرون آمد و یارانش منهزم شدند. ناصرالدوله به نصیبین گریخت. بجکم از پی او براند تا بر او دست یافت و فتحنامه به خلیفه نوشت. خلیفه با کشتی عازم موصل شد. ابن رائق از آن پس که ابو عبدالله البریدی بر او غلبه یافته بود در بغداد مخفی شده بود. اینک آشکار گردید و بر بغداد مسلط شد. خبر به الراضی رسید از همان راه به بادیه روی نهاد و بجکم را از نصیبین فراخواند. ناصرالدوله دیار ربیع را به تصرف آورد. او از ظهور ابن رائق خبر یافته بود. این بود که به خلیفه پیشنهاد صلح کرد تا

۱. متن: جبل السن

۲. در همه صفحات متن: تحکم یا یحکم

عجالتاً پانصد هزار دینار بپردازد. الرازی و بجکم به بغداد بازگشتند. در بغداد ابو جعفر محمد بن یحیی بن شیرزاد از سوی ابن رائق به رسالت نزد او آمد و پیشنهاد صلح نمود. بدان شرط که او را بر دیار مضر یعنی حران و رها ورقه امارت دهد، و قسرین و عواصم را بر آن بیفزاید. خلیفه این پیشنهاد را پذیرا آمد. ابن رائق از بغداد به ولایت خود رفت و خلیفه و بجکم به بغداد در آمدند و ناصرالدوله بن حمدان نیز به موصل رفت.

رفتن المتقی لله به موصل و رسیدن ناصرالدوله به مقام امیرالامرای چون ابوبکر محمد بن رائق به دیار مضر و عواصم بازگردید، به دمشق راند و دمشق را از اخشید بستند و از آنجا به سوی رمله راند. در عریش مصر، اخشید با او مصاف داد. ابن رائق او را پس از پیکاری به هزیمت داد، و خود به دمشق بازگردید و چنان نهادند که رمله مرز میان شام و مصر باشد. این واقعه در سال ۳۲۸ اتفاق افتاد.

الرازی بالله در سال ۳۲۹ بمرد و المتقی لله به خلافت نشست و بجکم کشته شد. ابو عبدالله البریدی از واسط بیامد، ترکان بجکمی بیمناک شدند، بعضی به او پیوستند و بعضی به موصل گریختند و از آن جمله بودند، توزون و خججج^۱. این گروه به ابوبکر محمد بن رائق پیوستند و او را برانگیختند که از شام به بغداد رود. و نیز این ترکان بودند که بعدها بر فرمانروایی غلامان دیلمی پایان دادند.

ابو عبدالله البریدی روز اول رمضان وارد بغداد شد و برادرش ابوالحسین^۲ البریدی نیز به بغداد آمد. ولی ابو عبدالله بیش از بیست و چهار روز نتوانست در مقام امیرالامرای بپاید، زیرا سپاهیان بر او شوریدند و او به واسط بازگردید.

چون بریدی بگریخت، گورتکین بر امور بغداد مستولی شد و مقام امیرالامرای یافت. گورتکین بر خلیفه المتقی سخت گرفت و او را محجور و مسلوب الاختیار نمود. خلیفه به ابن رائق نامه نوشت و از او خواست که از دمشق به بغداد آید. او نیز در ماه رمضان سال ۳۲۹ از دمشق در حرکت آمد و ابوالحسن احمد بن علی بن حمدان را به جای خود نهاد، بدان شرط که هر ساله صد هزار دینار برای او بفرستد. ابن رائق به بغداد آمد و بر گورتکین و غلامان دیلمی غلبه یافت و گورتکین را در سرای خلافت حبس کرد. ولی پس از چندی سپاهیان بر ابن رائق شوریدند. در این اغتشاش ابو عبدالله البریدی

۱. متن: جججج

۲. متن: ابوالحسن

برادر خود را با سپاهی به بغداد فرستاد، اینان بغداد را گرفتند. المتقی و پسرش ابومنصور و ابن رائق به موصل گریختند. [بدان هنگام که ابو عبدالله البریدی آهنگ بغداد داشت، المتقی نزد ناصرالدوله کس فرستاد و او را به یاری طلبید. او نیز سپاهی به سرداری برادرش سیف‌الدوله بفرستاد. وقتی که سیف‌الدوله به تکریت رسید با ابن رائق و متقی که در حال فرار بودند برخورد کرد. ناصرالدوله نیز برسد و در جانب شرقی دجله فرود آمد. امیر ابومنصور پسر خلیفه و ابن رائق به دیدار او شدند.^۱] ناصرالدوله دست سخا بگشود و بر پسر خلیفه دراهم بسیار نثار کرد و از لوازم نیک بندگی هیچ فرونگذاشت. چون خواستند بازگردند ناصرالدوله ابن رائق را به سخن گرفت [سپس او را از اسب فروکشید و فرمان قتلش داد. چون کشتندش کسانی نزد المتقی لله فرستاد و پوزش خواست.]^۲ المتقی او را فراخواند و خلعت داد و ناصرالدوله لقب نهاد. برادرش ابوالحسین^۳ را نیز خلعت بخشید و به سیف‌الدوله ملقب نمود. قتل ابن رائق نه روز مانده از ماه رجب و امارت ناصرالدوله در آغاز شعبان سال ۳۸۰ بود. سپس اخشیدی از مصر به دمشق آمد و آنجا را از عامل ابن رائق بستد و ناصرالدوله با متقی عازم بغداد گردید.

اخبار بنی حمدان در بغداد

چون ابن رائق کشته شد، ابوالحسین البریدی در بغداد بود. مردم از عامه و خاصه بر او شوریدند. خججخج نزد المتقی گریخت و توزون و یارانیش در موصل گرد آمدند و از ناصرالدوله و خلیفه خواستند که به بغداد حرکت کنند. آنان نیز به سوی بغداد در حرکت آمدند. ناصرالدوله، ابوالحسن علی بن خلف بن طیب را به دیار مضر، یعنی رها و حران و رقه فرستاد. پیش از این ابوالحسن علی بن احمد بن مقاتل از سوی ابن رائق در آنجا فرمان می‌راند. ابن طیب با او نبرد کرد و او را به قتل آورد.

چون المتقی و ناصرالدوله به بغداد نزدیک شدند، ابوالحسین بن البریدی به واسطه گریخت. مدت اقامتش در بغداد صد و ده روز بود.

المتقی و پسران حمدان وارد بغداد شدند. توزون مقام شرطگی هر دو سوی بغداد را

۱. آنچه میان دو قلاب آمده از متن کتاب افتاده بود از الکامل افزودیم.

۲. آنچه میان دو قلاب آمده از متن کتاب افتاده بود از الکامل افزودیم.

۳. متن: ابوالحسن

یافت. این واقعه در شوال همان سال اتفاق افتاد.

آن‌گاه پسران حمدان به واسط راندند و ناصرالدوله در مداین فرود آمد و برادر خود سیف‌الدوله را به قتال بریدی فرستاد. بریدی از واسط به سوی آنان لشکر رانده بود. در حوالی مداین میانشان نبرد درگرفت. توزون و خججخ و ترکان نیز با او بودند. نخست شکست خوردند ولی ناصرالدوله سپاهی را که در مداین همراه او بودند به یاریشان فرستاد. بریدی به واسط گریخت و ناصرالدوله در نیمه ذوالحجه به بغداد بازگردید در حالی که جماعتی از یاران بریدی که اسیر کرده بود پیشاپیش او حرکت می‌کردند.

سیف‌الدوله در موضع نبرد باقی ماند تا زخم‌هایش بهبود یافت و به تن و توش آمد. سپس به جانب واسط راند. بریدی به بصره رفت و سیف‌الدوله در واسط درنگ کرد تا از پی بریدی به بصره رود. سیف‌الدوله برای انجام این مقصود از برادر خود ناصرالدوله مرد و مال طلبید ولی او به یاری‌اش اقدام نکرد. ترکان به‌ویژه توزون و خججخ از او نیک فرمان نمی‌بردند. در این احوال ابو عبدالله الکوفی از سوی ناصرالدوله مالی آورد تا بر ترکان پخش کند. توزون و خججخ راه بر او گرفتند و قصد زدن او را داشتند. سیف‌الدوله او را از آن دو پنهان نمود و نزد برادرش بازگردانید.

آن‌گاه ترکان در آخر ماه شعبان بر سیف‌الدوله بشوریدند. سیف‌الدوله از لشکرگاه خود به بغداد گریخت ترکان پرده‌سرایش را غارت کردند و جماعتی از یارانش را کشتند.

چون ابو عبدالله الکوفی نزد ناصرالدوله بازگردید و او را از وضع برادرش سیف‌الدوله آگاه کرد، ناصرالدوله آهنگ موصل نمود. المتقی سوار شده نزد او رفت و از خواست چندی سفر خود را به تعویق اندازد. ناصرالدوله به قصر خود بازگشت و پس از سه ماه که از امارتش گذشته بود، روانه موصل شد. در این احوال سپاهیان دیلمی و ترک بر او شوریدند و خانه‌اش را تاراج کردند.

چون سیف‌الدوله از لشکرگاه خود در واسط گریخت، ترکان به لشکرگاه بازگشتند و توزون را بر خود فرماندهی دادند و خججخ سپهسالار لشکر شد. در نیمه رمضان سیف‌الدوله، پس از رفتن برادرش به بغداد رسید، در آنجا خبر توزون به او رسید. سپس میان ترکان اختلاف افتاد و توزون، خججخ را بگرفت و چشمانش را کور کرد. سیف‌الدوله نیز در حرکت آمد و در موصل به برادرش پیوست و توزون به مقام

خبر عدل بجکمی^۱ در رجب

این عدل غلام بجکم بود. سپس با ابن رائق یار شد و همراه او به موصل رفت. چون ابن رائق کشته شد در زمره یاران ناصرالدوله بن حمدان درآمد، ناصرالدوله او را با علی بن خلف بن طیباب به دیار مضر فرستاد. این طیباب بر آن دیار مستولی شد و نایب ابن رائق را به قتل رسانید. در رجب از دیار مضر، مردی بود از سوی ابن رائق که او را مسافربن الحسن می‌گفتند. وی در رجبه موضع گرفت و خراج آن نواحی را گرد آورد و بر آن تسلط یافت. ابن طیباب، عدل بجکمی گرد را بر سر او فرستاد عدل برفت و بر آن دیار مستولی شد و مسافر نیز بگریخت غلامان بجکمی گرد عدل را گرفتند و او را یاری دادند تا بر راه فرات و قسمتی از خابور دست یافت. مسافر از گروهی از بنی نمیر مدد طلبید و به قرقسیا رفت و آنجا را در تصرف آورد ولی عدل آنجا را پس گرفت.

عدل سپس عازم تصرف خابور شد. مردم خابور از بنی نمیر یاری طلبیدند و عدل از تصرف آن دیار تا چندی صرف نظر کرد. مردم خابور چنان پنداشتند که عدل از تعرض به سرزمینشان منصرف شده است و احساس امنیت نمودند. در این حال عدل شبانگاه عازم شمسایه^۲ یکی از بزرگترین قراء خابور شد و بامدادان آنجا را در محاصره گرفت و جنگ آغاز کرد و باروی شهر را سوراخ نمود و شهر را در تصرف آورد. آنگاه بلاد دیگر را که در آن ناحیه بود بگرفت.

عدل شش ماه در خابور ماند و به جمع آوری خراج پرداخت و کم کم شمار یارانش افزون شد و کارش روی به گسترش نهاد.

عدل پس از این پیروزی‌ها، طمع در ملک بنی حمدان بست و به هنگامی که سیف‌الدوله از موصل و بلاد جزیره غیبت کرده بود، به نصیبین تاخت ولی جرأت نیافت به رجب و حران رود زیرا یانس المونسی با سپاهی در آنجا بود و جماعتی از بنی نمیر با او بودند. عدل از آنجا رخ برتافته به رأس عین رفت و آنجا به نصیبین. خبر به ابو عبدالله الحسین بن سعید بن حمدان رسید. سپاه گرد آورد و به سوی او راند. چون دو لشکر روبه‌رو شدند، اصحاب عدل به ابن حمدان پیوستند و جز اندکی با او نماندند. پس

۱. متن: در همه جا: تحکمی ۲. متن: سمصاب

دستگیرش کردند و چشمانش را میل کشیدند. سپس او را با پسرش، در آخر ماه شعبان سال ۳۳۱ به بغداد فرستادند.

رفتن المتقی لله به موصل و بازگشتن او

چون ناصرالدوله و سیفالدوله از نزد المتقی، از بغداد بازگشتند، توزون از واسط بیامد و بر امور دولت تسلط یافت. سپس به واسط بازگشت و میان او و بریدی به دامادی، خویشاوندی افتاد و این امر سبب وحشت المتقی شد.

یکی از یاران توزون که با او دل بد کرده بود، نزد المتقی و وزیر ابن مقله سعایت می‌کرد و آن را از اتحاد توزون و ابن البریدی بیمناک می‌ساخت. این امر با پیوستن ابوجعفر محمدبن یحیی بن شیرزاد به توزون و رفتن او به واسط مقارن افتاد. ساعیان فریاد خلیفه آوردند که ابن البریدی بار آخر با او چه معامله‌یی کرده بود و او را از پایان کار به وحشت افکندند.

خلیفه به ناصرالدوله بن حمدان نوشت که سپاهی نزد او روانه دارد تا همراه آن به موصل آید. ناصرالدوله نیز با پسرعم خود حسین بن سعید بن حمدان لشکری به بغداد فرستاد. این لشکر در سال ۳۳۲ به بغداد وارد شد و المتقی با اهل و عیال و اعیان دولت خویش و وزیر خود ابن مقله، از بغداد خارج شد و به تکریت رفت. در آنجا سیفالدوله به پیشبازش آمد.

آن‌گاه ناصرالدوله آمد و خلیفه به موصل حرکت کرد. چون خبر به توزون رسید به تکریت راند. سیفالدوله با او روبه‌رو گردید و سه روز میان دو طرف جنگ بود، عاقبت توزون پیروز شد و لشکرگاه او و برادرش به غارت رفت. سیفالدوله به موصل بازگشت و توزون در پی او بود. ناصرالدوله و متقی و همه اهل و یاران او به نصیبین رفتند و از آنجا به رقه راندند. سیفالدوله در رقه به آنان رسید. توزون موصل را تصرف کرد.

المتقی به توزون پیام فرستاد و از اینکه با ابن البریدی دست اتحاد داده او را سرزنش نمود و گفت آنچه او را به وحشت افکنده همین است و اگر خواستار خوشنودی او است باید با ناصرالدوله بن حمدان عقد دوستی بندد. توزون نیز بپذیرفت و همه متصرفات ناصرالدوله را به مدت سه سال، هر سال ششصد و سه هزار (درهم) به او واگذار کرد.

توزون به بغداد بازگشت و خلیفه در رقه بماند.

پس از چندی خلیفه احساس کرد که ناصرالدوله بن حمدان از او ملول شده است. از دیگر سو به سیف‌الدوله خبر رسید که محمد بن ینال^۱ ترجمان، المتقی را علیه او برمی‌انگیزد. و هم او بود که میان المتقی و توزون افساد کرده بود. سیف‌الدوله او را بگرفت و بکشت. خلیفه به وحشت افتاد و به توزون نامه نوشت و خواست که میانشان طرح آشتی افتد. همچنین به اخشید محمد بن طغج صاحب مصر نیز نامه نوشت و او را فراخواند، اخشید نیز بیامد. چون به حلب رسید پسر عمشان، ابو عبدالله بن سعید بن حمدان که از سوی سیف‌الدوله امارت حلب داشت از آنجا برفت و ابن مقاتل که همراه ابو عبدالله بود در شهر بماند. ابن مقاتل پیش از این با ابن رائق در دمشق بود.

چون اخشید به حلب رسید، ابن مقاتل با او دیدار کرد. اخشید او را بناخت و بر امور خراج مصر گماشت. سپس نزد المتقی‌لله به رقه رفت و در نیمه محرم سال ۳۳۳ به رقه رسید. المتقی در اکرام او مبالغت کرد و او نیز بغایت شرط ادب نگاه می‌داشت و هدایایی به وزیر و دیگر حواشی تقدیم داشت و از خلیفه خواست که به مصر یا شام رود، خلیفه نپذیرفت. اخشید از او خواست که نزد توزون بازنگردد باز هم خلیفه نپذیرفت. اخشید از ابن مقله خواست که با او به مصر رود تا همه امور دولتش را به او سپارد، ابن مقله نیز نپذیرفت. در این احوال رسولان توزون بیامدند تا عقد صلح بندند و گفتند که توزون سوگند خورده که به خلیفه و وزیر آسیبی نرساند. پس خلیفه در اواخر محرم به بغداد بازگردید و اخشید نیز به مصر بازگشت.

چون خلیفه به هیت رسید، توزون به پیشبازش آمد و زمین ادب ببوسید و با این کار به سوگندی که خورده بود وفا کرد. سپس کسانی بر خلیفه گماشت تا چشمانش را کور کردند، و خود به بغداد بازگشت و با المستکفی بالله بیعت نمود.

چون المتقی‌لله از رقه برفت، ناصرالدوله پسر عم خود، ابو عبدالله سعید بن حمدان را بر آن شهر و بر راه فرات و دیار مضر و قنسرین و جند و عواصم و حمص امارت داد. چون ابو عبدالله به رقه رسید، مردم شهر به مخالفتش برخاستند. ابو عبدالله با آنان نبرد کرد و پیروز شد و سپس عازم حلب گردید. پیش از این امارت رقه را ابوبکر، محمد بن علی بن مقاتل به عهده داشت.

۱. متن: نیال

استیلای سیف‌الدوله بر حلب و حمص

چون متقی از رقه حرکت کرد و اخشید به شام رفت، یانس المونسی در حلب ماند. سیف‌الدوله آهنگ حلب نمود و حلب را از یانس بستد، سپس به حمص رفت. کافور از موالی اخشید با او رویه‌رو شد، سیف‌الدوله او را به هزیمت داد. کافور به دمشق رفت و در آنجا موضع گرفت. سیف‌الدوله بازگشت. اخشید از مصر به شام آمد و از پی سیف‌الدوله برآمد. دو لشکر را در قنسرین مضاف افتاد. پس از نبردی دو لشکر از هم جدا شدند و سیف‌الدوله به دیار جزیره بازگردید. اخشید نیز به دمشق رفت. سیف‌الدوله از جزیره به حلب راند و حلب را در تصرف آورد. سپاه روم به جانب حلب در حرکت آمد، سیف‌الدوله پس از نبردی بر رومیان پیروز شد.

در این احوال ناصرالدوله از آنچه توزون کرده بود، چون کور کردن المتقی لله و بیعت با المستکفی بالله خبر یافت. او نیز از فرستادن اموال امتناع ورزید. گروهی از غلامان توزون نزد او گریختند و او نیز به هر یک کاری وا گذاشت و این امر موجب نقض آن پیمان گردید.

توزون و المستکفی بالله به قصد موصل بیرون آمدند ولی از دو سورسولان به آمد و شد پرداختند. عاقبت در سال ۳۳۳ پیمان صلح منعقد شد و المستکفی بالله و توزون به بغداد بازگشتند. چون توزون به بغداد رسید بمرد و امور ملک پس از او به دست ابن شیرزاد افتاد. او یکی از سرداران را بر واسط امارت داد و بر تکریت دیگری را. اما آنکه در واسط بود با معزالدوله بن بویه مکاتبت آغاز کرد و او را به بغداد فراخواند. معزالدوله نیز به بغداد آمد و بر امور ملک مستولی شد و المستکفی بالله را خلع کرد و با المطیع لله بیعت نمود و آنکه در تکریت بود نزد ناصرالدوله بن حمدان به موصل رفت و از سوی او امارت یافت.

فتنه میان ابن حمدان و معزالدوله بن بویه

چون معزالدوله بن بویه به هنگام استیلایش بر بغداد المستکفی را خلع کرد ناصرالدوله به خشم آمد و از موصل روانه عراق گردید. معزالدوله نیز سرداران خود را به مقابله فرستاد. دو سپاه در حکبرا مضاف دادند. معزالدوله با خلیفه المطیع لله به عکبرا رفت و ابن شیرزاد در بغداد بود. او فرصت را غنیمت شمرد و به ناصرالدوله پیوست و با سپاهی

که از ناصرالدوله گرفته بود به بغداد بازگردید. سپاه معزالدوله در جانب شرقی بود. بدان سبب که به لشکرگاه معزالدوله و خلیفه آذوقه نمی‌رسید دچار قحط و غلاگردیدند، در حالی که سپاه ناصرالدوله به سبب رسیدن آذوقه از موصل در نهایت خوشی و آسایش بودند. ابن شیرزاد از عامه و عیاران برای نبرد با معزالدوله و سپاه دیلم یاری طلبید. چنان که کار بر معزالدوله سخت شد که ناچار گردید به اهواز بازگردد.

معزالدوله یک شب حیل‌هایی اندیشید بدین‌گونه که یکی از سردارانش را فرمان داد تا با بیش‌تر سپاهیان از آب بگذرد و خود با باقی سپاه چنان‌که گویی آهنگ قطر بل^۱ دارد با مشعل‌های بسیار از ساحل دجله در حرکت آمد. ناصرالدوله از سمت مقابل او به راه افتاد تا راه بر او ببندد که از آب نگذرد؛ چون جای خالی کردند سپاه دیلم از آب بگذشت و از پشت سر بر سپاه ناصرالدوله حمله آورد و آن را منهزم نمود. معزالدوله در جانب شرقی فرود آمد و المطیع‌لله را در محرم سال ۳۳۵ به سرای خلافت بازگردانید. ناصرالدوله به عکبرا بازگردید و رسولی فرستاد تا عقد صلح بندد. ترکان توزونی که همراه او بودند، چون از این امر خبر یافتند آهنگ قتل او کردند. ناصرالدوله به شتاب روانه موصل گردید. ابن شیرزاد نیز با او همراه بود، میان ناصرالدوله و معزالدوله صلح افتاد.

استیلای سیف‌الدوله بر دمشق

در سال ۳۳۵، اخشید ابوبکر محمد بن طُغج صاحب مصر و شام درگذشت. پس از او پسرش ابوالقاسم انوجور به امارت مصر و شام رسید. کافور غلام سیاه پدرش زمام کارهای او را به دست گرفت و او را از دمشق به مصر برد. سیف‌الدوله به دمشق آمد و دمشق را بگرفت. مردم دمشق از آمدن سیف‌الدوله بیمناک شدند و کافور را به فرمانروایی خود فراخواندند. کافور بیامد و سیف‌الدوله به حلب رفت. سپس از پی او تاختند، سیف‌الدوله به جزیره رفت و انوجور در حلب ماند. آن‌گاه میانشان عقد آشتی بسته شد و انوجور به مصر بازگردید و سیف‌الدوله به حلب آمد. کافور اندکی در دمشق بماند، سپس به مصر بازگردید و بدر اخشیدی را که به بُدَیر معروف بود بر دمشق امارت داد. پس از یک سال او را معزول نمود و ابوالمظفر بن طُغج را به جای او گماشت.

۱. متن: قطربال

فتنه میان ناصرالدوله بن حمدان و تکین و دیگر ترکان

جماعتی از ترکان در خدمت ناصرالدوله بودند. اینان در زمره یاران توزون بودند و چنانکه آوردیم از بغداد نزد ناصرالدوله گریخته بودند. چون میان ناصرالدوله و معزالدوله صلح افتاد، اینان به خلاف ناصرالدوله برخاستند. سیف‌الدوله از آنان بگریخت و در جانب غربی دجله به قرمطیان پناه برد؛ آنان نیز پناهِش دادند. آنگاه او را با ابن شیرزاد که همراهش بود به موصل روانه کردند.

ناصرالدوله شیرزاد را بگرفت و به زندان کرد. چون ناصرالدوله بگریخت ترکان، تکین شیرازی را بر خود امیر کردند و آن جماعت از یاران ناصرالدوله را که در شهر مانده بودند دستگیر کردند و از پی ناصرالدوله رفتند، ناصرالدوله به موصل و از آنجا به نصیبین رفت. ترکان به موصل وارد شدند.

ناصرالدوله نزد معزالدوله کس فرستاد و از او یاری خواست. معزالدوله نیز سپاهی به سرداری ابو جعفر الصیمری به یاری‌اش فرستاد.

ترکان از پی ناصرالدوله به سوی نصیبین راندند. ناصرالدوله به سنجار و سپس به حدیثه و پس از آن به سن رفت و ترکان همچنان از پی او می‌تاختند. سپاهیان در همانجا درنگ کردند و با ترکان جنگیدند و منهزیشان ساختند. سردار آنان، تکین را اسیر کرده نزد ناصرالدوله فرستاد. ناصرالدوله در حال چشمانش را میل کشید، سپس به زندانش افکند و همراه با صیمری به موصل رفت. ناصرالدوله ابن شیرزاد را به صیمری بخشید و صیمری او را به بغداد برد.

عصیان جمان در رحبه و هلاکت او

جمان در زمره اصحاب توزون بود که به ناصرالدوله بن حمدان پیوست. در آن هنگام که ناصرالدوله با معزالدوله در بغداد در نبرد بود، چون از دیلمیانی که با او بودند بیمناک بود، همه را در فرمان جمان درآورد و او را به امارت رحبه فرستاد. در رحبه کار جمان بالا گرفت و در سال ۳۳۶ بر ناصرالدوله بشورید و بدین خیال افتاد که بر همه دیار مضر غلبه یابد. پس به رقه رفت و هفده روز آنجا را در محاصره گرفت ولی منهزم شده بازگردید. مردم رحبه اصحاب و عمال او را در میان گرفتند و همه را به سبب رفتار نکوهیده‌یی که داشتند، کشتند. جمان از رقه بیامد و در عوض خلق کثیری از مردم رحبه را به قتل

رسانید. ناصرالدوله بن حمدان، حاجب خود، یاروخ^۱ را با لشکری بفرستاد. دو سپاه در کنار فرات مصاف دادند. جمان بگریخت و در فرات غرق شد ولی یارانش از یاروخ امان خواستند، او همه را امان داد و نزد ناصرالدوله بازگردید.

فتنه ناصرالدوله با معزالدوله

آن‌گاه میان ناصرالدوله بن حمدان و معزالدوله بن بویه فتنه افتاد. معزالدوله در سال ۳۳۷ از بغداد در حرکت آمد. ناصرالدوله نیز از موصل به نصیبین راند. معزالدوله موصل را گرفت و بر رعایا ستم کرد و اموالشان بستد و قصد آن داشت که ملک بنی حمدان را یکسره در تصرف آورد. در آن حال خبر یافت که لشکرهای خراسان قصد جرجان و ری کرده‌اند و برادرش رکن‌الدوله نزد او کس فرستاده و او را به یاری طلبیده. معزالدوله چنان مصالحه کرد که ناصرالدوله بابت موصل و جزیره و شام هر ساله هشت هزارهزار درهم ادا کند و به نام او و برادرانش عمادالدوله و رکن‌الدوله خطبه بخوانند. معزالدوله در ماه ذوالحجه سال ۳۳۷ به بغداد بازگردید.

غزوات سیف‌الدوله

امور ثغور به عهده سیف‌الدوله بن حمدان بود. در سال ۳۳۵ برای آزادی دو هزار اسیر از دست رومیان توسط نصرالثملی^۲ آیین پرداخت فدیة انجام گرفت. رومیان در سال ۳۳۲ به رأس عین^۳ داخل شدند و سه روز در آنجا درنگ کردند و شهر را غارت نمودند و بسیاری را به اسارت بردند. شمار سپاه رومیان هشتاد هزار تن بود. دومستیکوس^۴ نیز همراهشان بود.

سیف‌الدوله در سال ۳۳۷ به غزای رومیان رفت ولی پس از نبردی از رومیان شکست خورد. و رومیان به بلاد مرعش درآمدند، شهر را گرفتند و مردم طرسوس را کشتار کردند.

در سال ۳۳۸ سیف‌الدوله وارد سرزمین روم شد و دژهای بسیاری را تسخیر کرد و با غنایم و اسیران فراوان بازگردید. چون بازمی‌گشت رومیان تنگناها بگرفتند و بسیاری از

۳. متن: واسرغین

۲. متن: الثملی

۱. متن: یاروخ

۴. متن: دمستق

مسلمانان را کشتند و بسیاری را اسیر کردند و هرچه مسلمانان گرفته بودند، بازستدند. سیف‌الدوله با جماعت قلیلی از مهلکه بگریخت.

رومیان در سال ۳۴۱ شهر سروج را گرفتند و کشتار و تاراج کردند.

سیف‌الدوله در سال ۳۴۳ وارد بلاد روم شد و در آنجا کشتار بسیار کرد و با غنایم باز گردید. در این نبرد قسطنطین پسر دومستیکوس نیز کشته شد. دومستیکوس لشکرهایی از روم و روس و بلغارگرد آورد و آهنگ ثغور مسلمانان نمود. سیف‌الدوله بن حمدان به مقابله بیرون آمد. دو سپاه در حدث^۱ به یکدیگر رسیدند. رومیان شکست خوردند و مسلمانان بسیاری را کشتند و جمعی را اسیر کردند. از جمله اسیران، داماد دومستیکوس و بعضی دخترزادگان و جماعتی از سرداران او بود. سیف‌الدوله پیروزمند با غنایم بسیار بازگردید.

در سال ۳۴۵ سیف‌الدوله با سپاه خود وارد سرزمین‌های مسیحی روم شد و پس از پیروزی‌هایی به اذنه بازگردید و در آنجا درنگ کرد تا نایب او در طرسوس بیامد و سیف‌الدوله او را خلعت داد. سپس به حلب بازگشت. رومیان که سخت در خشم شده بودند به کشور خود بازگردیدند.

سیف‌الدوله به غزای طرسوس و رها رفت و در آن حوالی آشوب‌ها برپا نمود و جمعی را بکشت و جمعی را اسیر و برده ساخت و بازگردید. سیف‌الدوله در سال ۳۴۶ بار دیگر به غزای روم رفت و چند دژ را بگشود. در این فتح سپاهیان از غنایم و اسیر نیک بهره‌مند شدند. در این نبرد سیف‌الدوله تا خرشنه^۲ پیش تاخت و بازگردید. رومیان تنگناها را بر او گرفتند. مردم طرسوس به او گفتند که با ما بازگرد، زیرا دریندایی را که از آن داخل شده‌ی رومیان در تصرف آورده‌اند، خود را به دام آنان مینداز؛ ولی او همواره فریفته رأی خویش بود، پند ناصحان نشنید و در همان دریندها گرفتار رومیان شد. رومیان هرچه سیف‌الدوله از آنان گرفته بود، باز پس ستدند و او خود با اندکی از یارانش از مهلکه برهید.

در سال ۳۰۵ یکی از موالی سیف‌الدوله از ناحیه میافارقین به بلاد روم درآمد و غنیمت و اسیر گرفت و بی هیچ آسیبی بازگردید.

۱. متن: الحرث

۲. متن: سروشنه

فتنه میان ناصرالدوله و معزالدوله بن بویه

پیش از این گفتیم که میان ناصرالدوله و معزالدوله بن بویه صلح افتاد. معزالدوله از او خواستار آن مبلغ که تعهد کرده بود گردید ولی ناصرالدوله از ادای آن سربر تافت. معزالدوله در اواسط سال ۳۴۷ به موصل لشکر کشید و آنجا را در تصرف آورد. ناصرالدوله از موصل به نصیبین رفت و با خود همه دبیان و وکیلان و کسانی را که در امور مالی دست داشتند ببرد و در قلعه‌های نصیبین چون قلعه زعفرانی و کواشی جای داد و اعراب را واداشت که آذوقه از لشکر معزالدوله قطع کنند. سپاه معزالدوله سبکتکین حاجب کبیر را در موصل نهاد. در راه خبر یافت که ابوالمرجی^۱ و هبةالله^۲ پسران ناصرالدوله در سنجار اقامت دارند؛ پس قصد سنجار نمود. آن دو از سنجار بگریختند و اموال و بنه خویش بر جای نهادند. معزالدوله لشکرگاهشان را تاراج کرد، اما پسران ناصرالدوله بازگشتند و در حالی که سپاهیان معزالدوله سرمست باده پیروزی و از دشمن غافل بودند بر سرشان تاختند و اموال و بنه خود بستند و پس از کشتار به سنجار بازگردیدند.

معزالدوله به نصیبین رفت و ناصرالدوله از نصیبین به میافارقین. در این احوال بسیاری از یاران ناصرالدوله به معزالدوله پیوستند و امان خواستند. ناصرالدوله نزد برادرش سیفالدوله به حلب رفت و به خدمت او قیام نمود و در امور کشور او را یاری می‌داد. آن‌گاه سیفالدوله نزد معزالدوله کس فرستاد تا میان او و برادرش مصالحه کند ولی معزالدوله از قبول ناصرالدوله امتناع کرد؛ زیرا ناصرالدوله نقض پیمان کرده بود. سیفالدوله خراج آن بلاد را به دو هزار هزار و نهصد هزار درهم بر عهده گرفت، معزالدوله نیز اسیران را آزاد کرد. این واقعه در محرم سال ۳۴۸ اتفاق افتاد. معزالدوله به عراق بازگشت و ناصرالدوله به موصل.

استیلای روم بر عین زریه سپس بر شهر حلب

در محرم سال ۳۵۱ دومستیکوس با سپاهیان روم به عین زریه فرود آمد و کوهی را که مشرف بر آن بود بگرفت و شهر را به سختی در محاصره افکند و گرداگرد آن منجنیق‌ها برافراشت و نقب‌زدن آغاز کرد. مردم شهر امان خواستند. دومستیکوس به شهر درآمد

۱. متن: ابوالرجا

۲. متن: عبدالله

ولی از امانی که داده بود پشیمان شد، زیرا مشاهده کرد که مردم با او دل بد دارند. آن‌گاه منادی کرد که همه مردم شهر در مسجد جمع شوند. بسیاری از مردم در ازدحام خلق به هنگام دخول در مسجد مردند و جمعی در راه‌ها هلاک شدند و در پایان روز هر که را در بیرون مسجد یافتند به قتل رسانیدند. رومیان بر اموال و امتعه مردم دست یافتند و باروی شهر را ویران کردند، و از نواحی عین زربه پنجاه و چهار دژ را بگشودند. دومستیکوس پس از بیست روز درنگ بدین قصد که بار دیگر بازگردد، از آنجا برفت و سپاه خود را در قیساریه نهاد. ابن‌الزیات صاحب طرطوس خطبه به نام سیف‌الدوله بن حمدان را قطع کرده بود. ابن‌الزیات صاحب طرطوس با چهارهزار تن از مردم طرطوس بیرون آمده بود. دومستیکوس بر آنان دستبردی سخت زد و بسیاری از ایشان را بکشت. برادر ابن‌الزیات نیز کشته شد. ابن‌الزیات خطبه به نام سیف‌الدوله را قطع کرده بود. چون مردم را این شکست رسید بار دیگر خطبه به نام سیف‌الدوله کردند. چون ابن‌الزیات از حقیقت امر خیر یافت، خویشان را به رود افکند و در آن غرق شد.

سپس دومستیکوس به بلاد ثغور بازگردید و خود را شتابان به حلب رسانید. سیف‌الدوله نیز با عجله به جمع‌آوری لشکر پرداخت و با جماعتی از یارانش به نبرد او در ایستاد. سیف‌الدوله در این نبرد شکست خورد و از خاندان حمدان بسیاری به قتل رسیدند و دومستیکوس بر آنچه در سرای او در خارج حلب بود، از خزاین، اموال و سلاح دست یافت، و دژها را ویران نمود و شهر را در محاصره گرفت. مردم حلب به دفاع از شهر برخاستند و رومیان به ناچار تا جبل جوشن^۱ واپس نشستند.

در این احوال اوباش شهر دست به تاراج اموال مردم گشودند. مردم برای دفاع از اموال خود با آنان پیکار کردند. باروهای شهر که دیگر نگهبانانی نداشتند ویران شد و رومیان به شهر درآمدند. نخست اسیران رومی را که در حلب بودند، آزاد کردند و خلق کثیری از مردم را کشتند و بیش از سه هزار تن از دختران و پسران را اسیر کردند. رومیان هر چه می‌توانستند از اموال مردم را با خود بردند و هر چه نتوانستند ببرند به آتش کشیدند. مسلمانان به قصبه البلد پناه بردند و در آنجا حصار گرفتند. پسر خواهر پادشاه روم به سوی قلعه راند تا آنجا را در محاصره گیرد، ولی سنگی از منجنیق بر سرش آمد و او را بکشت. دومستیکوس نیز همه اسیران مسلمان را که با او بودند به قتل رسانید. شمار

۱. متن: حیوش.

این اسیران هزار و دویست تن بود.

دومستیکوس از آنجا برفت و متعرض سواد حلب نشد و مردم را به عمارت و زراعت فرمان داد، بدین امید که به زودی پسر عم خود را به حلب فرستد ولی خداوند نومیدش گردانید.

سیف‌الدوله به عین زربه بازگردید و باروهای آن را از نو تعمیر کرد و حاجب او با مردم طرسوس به بلاد روم رفت و در آنجا کشتار و تاراج کرده بازگشتند. رومیان به حصن سیسیه^۱ بازگشتند و آنجا را در تصرف آوردند. سپس حصن دلوکه را گرفتند و سه دژ دیگر را که در آن حوالی بود.

آن‌گاه نجا غلام سیف‌الدوله به حصن زیاد لشکر برد. جماعتی از رومیان با او روبه‌رو شدند. رومیان شکست خوردند و پانصد مرد از آنان نیز به اسارت افتاد.

در این سال ابوفراس بن سعید بن حمدان نیز اسیر شد. او عامل منج بود. هم در این سال سپاهی از رومیان از راه دریا به جزیره اقریطش (=کرت) رفت، المعز لدین الله علوی صاحب افریقیه به یاری مردم برخاست. رومیان شکست خوردند و جمعی از ایشان به اسارت درآمدند.

در سال ۳۵۲ رومیان بر پادشاه خود بشوریدند و او را کشتند و دیگری را به جای او به پادشاهی نشانند. و پسر زیمیسکس^۲ مقام دومستیکوسی یافت.

شورش مردم حران

سیف‌الدوله، هبة‌الله پسر برادر خود ناصرالدوله بن حمدان را [امارت حران]^۳ و جز آن از دیار مُصَر داد. هبة‌الله بر مردم ستم می‌کرد. از جمله آنکه کالاها را به طرح به بازرگانان می‌داد. مردم منتظر ماندند تا هبة‌الله نزد عم خود سیف‌الدوله به حلب رود آن‌گاه بر عمال و نواب او بشوریدند و آنان را از شهر راندند. هبة‌الله به حران بازگردید و دو ماه شهر را در محاصره گرفت و در کشتار مردم افراط کرد. چون سیف‌الدوله چنان دید خود به سوی حران در حرکت آمد و مردم سر به فرمان او نهادند و دروازه‌ها را گشودند. هبة‌الله به شهر درآمد و از مردم بسیاری را به قتل رسانید تا دست از شورش برداشتند.

۱. متن: سبه

۲. متن، سیمسره، مراد شمشقیق ۳. میان دو قلاب از متن افتاده بود.

عصیان هبة الله بن ناصرالدوله

در سال [۳۵۲] سیف‌الدوله لشکر صوائف را به بلاد روم فرستاد. مردم طرسوس از سویی وارد آن بلاد شدند و نجا غلام سیف‌الدوله از دیگر سو. اما سیف‌الدوله خود به درون بلاد درنیامد، زیرا از دو سال پیش به بیماری فالج دچار شده بود و هرگاه درد به سراغش می‌آمد رنج بسیار می‌برد. طرسوسیان سرگرم غزوه خویش بودند و پیش رفتند و به قونیه رسیدند و بازگردیدند. سیف‌الدوله نیز به حلب بازگردید. در این احوال درد شدت گرفت و مردم شایع کردند که وی مرده است. برادزاده اش هبة الله سر به شورش برداشت و ابن دنجای نصرانی را که از غلامان سیف‌الدوله بود به قتل رسانید. و چون هبة الله از زنده بودن عم خود خبر یافت به حران رفت و در آنجا موضع گرفت. سیف‌الدوله غلام خود نجا را از پی او فرستاد. نجا به حران راند و هبة الله نزد پدرش به موصل گریخت. در آخر ماه شوال سال ۳۵۲ نجا به حران داخل شد و از مردم شهر هزارهزار درهم بگرفت. نجا این مبلغ گزاف را در مدت پنج روز به زدن و شکنجه کردن از مردم بستد. مردم به ناچار همه ذخایر خود را فروختند؛ چنانکه بیتوا شدند و به میافارقین رفتند. حران بی هیچ فرمانروایی بماند و عیاران بر شهر و مردم شهر مسلط شدند.

شورش نجا در میافارقین و ارمینیه و استیلای سیف‌الدوله بر آن دو شهر چون نجا با مردم حران چنان کرد و اموالشان را بستد، نیرومند شد و سرمست گردید و به میافارقین رفت و از آنجا آهنگ بلاد ارمینیه نمود. در آن احوال مردی به نام ابوالورد از مردم عراق بر بیش‌تر آن نواحی مستولی شده بودز نجا برفت و متصرفاتش را بستد و قلعه‌هایش را تسخیر کرد و نیز خلایط و ملازگرد را تصرف نمود و اموال بسیاری از او مصادره کرد و خودش را به قتل آورد و علیه سیف‌الدوله علم عصیان برافراشت. در این احوال معزالدوله بن بویه بر موصل و نصیبین غلبه یافت. نجا با او باب مکاتبه گشود و وعده داد که او را علیه سیف‌الدوله یاری دهد، ولی معزالدوله با ناصرالدوله صلح کرد و خود به بغداد بازگردید. سیف‌الدوله لشکر بر سر نجا کشید. نجا بگریخت و سیف‌الدوله بر همه متصرفات ابوالورد استیلا یافت. نجا و برادر و یارانش از او امان خواستند. سیف‌الدوله ایشان را امان داد و نجا به مقام خویش بازگردید، تا روزی غلامان

سیف‌الدوله بر نجا حمله آوردند و او را در درون سرایش در میافارقین - در ماه ربیع‌الاول سال ۳۵۳ - به قتل آوردند.

رفتن معزالدوله به موصل و نبردهای او با ناصرالدوله

میان ناصرالدوله و معزالدوله صلح افتاد. بدین شرط که ناصرالدوله هر سال هزارهزار درهم به معزالدوله بپردازد، سپس ناصرالدوله از معزالدوله درخواست کرد که پسرش ابوتغلب^۱ الغضنفر^۲ را امارت یمن دهد. معزالدوله^۳ نپذیرفت و در اواسط سال ۳۵۳ لشکر به موصل برد، ناصرالدوله بن حمدان از موصل به نصیبین رفت. معزالدوله موصل را تصرف کرد و پس از آنکه برای اداره امور جنگی و جمع‌آوری خراج کسانی را در موصل نهاد، خود از پی ناصرالدوله روان گردید. ناصرالدوله از نصیبین بیرون رفت و معزالدوله نصیبین را تسخیر کرد. در این احوال ابوتغلب الغضنفر به موصل حمله کرد و در آن نواحی دست به کشتار و تاراج زد ولی سرداران معزالدوله که در موصل مانده بودند او را در هم شکستند و این سبب آرامش خاطر معزالدوله گردید. معزالدوله در برقعید درنگ کرد و گوش به اخبار ناصرالدوله می‌داشت. ناصرالدوله فرصت غنیمت شمرد، به موصل تاخت و جمعی از یاران معزالدوله را به قتل رسانید و چند تن از سرداران او را نیز به اسارت گرفت. و هرچه اموال و اسلحه در موصل بود تصرف کرد و همه آنها را به قلعه کواشی برد. چون این خبر به معزالدوله رسید آهنگ او کرد [ناصرالدوله روانه سنجان گردید و معزالدوله به نصیبین بازگشت. در این احوال ابوتغلب پسر ناصرالدوله لشکر به موصل برد. معزالدوله به موصل راند و ابوتغلب از موصل]^۴ به زاب^۵ حرکت کرد و این کار معزالدوله را خسته کرده بود.

پس نزد او کس فرستادند و خواستار مصالحه شدند. معزالدوله بپذیرفت و چنان نهاد که موصل و دیار ربیعه و اعمال آن را به ضمانت او دهد و مالی مقرر بستاند و از یاران معزالدوله هرکه در نزد او اسیر است، آزاد نماید. معزالدوله به بغداد بازگشت.

۱. متن: ابوتغلب

۲. متن: المظفر

۳. متن: سیف‌الدوله

۴. میان دو قلاب از متن افتاده بود از ابن اثیر افزوده شد.

۵. متن: النواب

محاصره مصیصه و طرسوس و استیلای روم بر آن

در سال ۳۵۳ دومیستیکوس با سپاه روم آهنگ مصیصه کرد و در آنجا فرود آمد و شهر را به سختی در محاصره گرفت و روستاهای اطراف را آتش زد و تا شکافی که در بارو بود به پیش راند، ولی مردم شهر در برابر او نیک پایداری کردند. سردار رومی از آنجا به اذنه و طرسوس راند و در آن اطراف آشوب‌ها برپا کرد و قتل‌ها و تاراج‌ها نمود. این کارها سبب شد که قیمت‌ها بالا رود و ارزاق روی در کاستی نهد. بیماری سیف‌الدوله عودت کرد و مانع آن شد که رومیان را گوشمال دهد. در این روزها پنج هزار مرد جنگجو از خراسان بیامدند رومیان بازگشته بودند. این غازیان به سبب وجود قحطی در ثغور پراکنده شدند. رومیان پانزده روز در آنجا درنگ کردند و دومیستیکوس نزد مردم مصیصه و اذنه و طرسوس پیام فرستاده بود که به زودی باز خواهد گشت و آنان باید از آن بلاد کوچ کرده، بروند. دومیستیکوس چنان‌که وعده داده بود بازگشت و طرسوس را محاصره کرد و جنگی سخت آغاز نمود. جنگجویان طرسوس یکی از سرداران سپاه او را اسیر کردند. دومیستیکوس به ناچار بازگردید و به محاصره مصیصه رفت.

نیکفوروس^۱ پادشاه روم، در سال ۳۵۴ از قسطنطنیه بیرون آمد و به جانب ثغور راند و در قیساریه شهری بنا کرد و در آنجا فرود آمد. آن‌گاه سپاهی در آنجا بسیج نمود تا به مصیصه و طرسوس بفرستد. مردم این دو شهر نزد او رسولانی فرستادند و خواستار صلح شدند ولی نیکفوروس نپذیرفت و خود به تن خویش به مصیصه راند و آنجا را به جنگ بگرفت و به کشتار و تاراج پرداخت. و مردم آن دیار را که دویست هزار تن بودند به بلاد روم برد.

نیکفوروس از آنجا به طرسوس راند، مردم طرسوس امان خواستند. نیکفوروس امانشان داد و فرمان داد که از سلاح و اموال خویش هرچه می‌توانند با خود ببرند و باقی را برجای گذارند. آن‌گاه نگهبانانی همراهشان نمود تا ایشان را به انطاکیه رسانند. آن‌گاه به آبادانی شهر پرداخت و باروهای آن را تعمیر نمود و از اطراف به آنجا آذوقه کشید، سپس به قسطنطنیه بازگردید.

دومیستیکوس پسر زیمیسکس^۲ می‌خواست که لشکر بر سر سیف‌الدوله که در میافارقین بود، برد ولی پادشاه او را از این کار منع نمود.

۱. متن: یغفور و مراد نقفور بوده است.

۲. متن: شمسیق

شورش مردم انطاکیه و حمص

چون رومیان بر طرسوس مستولی شدند، یکی از سران شهر به نام رشیق النسیمی^۱ به انطاکیه رفت و در آنجا آلت و عدت افزود و نیرومند شد. مردی دیگر به نام ابن الاهوازی^۲ که عامل جمع‌آوری خراج بود در انطاکیه بدو پیوست و او را برانگیخت که سر به عصیان بردارد و چنان وانمود کرد که سیف‌الدوله اکنون در میافارقین است و از آمدن به شام عاجز، زیرا در اثر بیماری زمین‌گیر شده است. آن‌گاه خراجی را که گرد آورده بود بدو تسلیم کرد و رشیق تصمیم به عصیان گرفت، پس انطاکیه را تصرف نمود و به جانب حلب راند. قرغویه^۳ [نایب سیف‌الدوله] در حلب بود [به قلعه حلب پناه برد]. سیف‌الدوله چون خبر یافت که رشیق عصیان آغاز کرده است سپاهی به سرداری خادم خود بشاره به یاری قرغویه فرستاد. [چون رشیق از آمدن سپاه آگاه شد از حلب بگریخت. در راه از اسب بیفتاد، اعرابی سر او را برید و نزد قرغویه و بشاره فرستاد.]^۴ ابن الاهوازی خود را به انطاکیه رسانید و مردی از دیلم را به نام دزیر^۵ به امارت شهر گماشت و او را امیر خواند. و مردی دیگر را که می‌پنداشت علوی است و استاد^۶ نامیده می‌شد، تقویت کرد تا او را به دعوت وادارد. ابن الاهوازی در انطاکیه راه ستمگری پیش گرفت. قرغویه از حلب لشکر به انطاکیه برد و از آنان شکست خورد.

سیف‌الدوله از میافارقین به حلب آمد و از آنجا به انطاکیه شد و چند روزی با دزیر و ابن الاهوازی پیکار کرد. عاقبت بر هر دو پیروز شد و آنان را اسیر نمود. دزیر را به قتل رسانید و ابن الاهوازی را چند روز به زندان کرد، سپس بکشت و کار انطاکیه به صلاح آمد.

آن‌گاه مروان قرمطی در حمص عصیان کرد. مروان در زمرة قرمطیان بود. امور سواحل را از سوی سیف‌الدوله بر عهده داشت. چون قدرت یافت، در حمص عصیان آغاز کرد و حمص و نواحی آن را بگرفت. در این احوال، سیف‌الدوله در میافارقین بود قرغویه غلام خود بدر را با سپاهی به نبرد او فرستاد. چند روز جنگ در پیوستند، عاقبت تیری بر بدر فرود آمد و زخمی سهمگین برداشت. بدر در همان حال که میان مرگ و

۱. متن: النسیمی

۲. متن: ابوالاهوازی

۳. متن: عرقویه

۴. متن: عبارات میان دو قلاب از متن ساقط شده بود از الکامل افزودیم، حوادث سال ۳۵۴.

۵. متن: اشاد

۶. متن: وزیر

زندگی بود، جنگ را ادامه می داد تا به اسارت افتاد و به دست مروان کشته شد. مروان نیز چند روز پس از قتل بدر بمرد و مردم آرامش یافتند.

خروج رومیان به ثغور و استیلای آنان بر دارا

در سال ۳۵۵، سپاهیان روم عازم ثغور اسلام شدند و امید را محاصره کردند و جمعی از مردمش را کشتند و جمعی را اسیر کردند، ولی نتوانستند بر شهر غلبه یابند، به ناچار از آنجا به دارا در نزدیکی میافارقین رفتند و آنجا را گرفتند. مردم دارا به نصیبین گریختند. در این احوال سیف الدوله در نصیبین بود؛ او نیز آهنگ گریز نمود و نزد اعراب کس فرستاد که به هنگام فرار با او همراهی کنند ولی پیش از فرار او رومیان بازگشتند و سیف الدوله در مقام خود بماند. رومیان به انطاکیه راندند و مدتی آنجا را در محاصره گرفتند و در اطراف به قتل و تاراج پرداختند ولی شهر همچنان پایداری می نمود، و رومیان مجبور شدند به طرسوس بازگردند.

وفات سیف الدوله و حبس ناصرالدوله

در ماه صفر سال ۳۵۵ سیف الدوله ابوالحسن علی بن ابی الهیجاء عبدالله بن حمدان، در حلب دیده از جهان فرو بست. پیکر او را به میافارقین آوردند و در آنجا به خاک سپردند. پسرش ابوالمعالی شریف پس از او به جایش نشست.

در ماه جمادی الاولی سال ۳۵۶ ناصرالدوله برادر سیف الدوله در قلعه موصل محبوس گردید. پسرش ابوتغلب فضل الله الغضنفر او را به حبس انداخته بود. ابوتغلب پسر بزرگ او بود و سبب این امر آن بود که ناصرالدوله مردی بدخوی بود و در همه مصالح امور مملکت با پسر و دیگر بزرگان مخالفت می کرد و بر آنان سخت می گرفت، چنانکه وجودش را کس تحمل نمی توانست کرد. از جمله آنکه چون معزالدوله از جهان رخت بر بست پسران ناصرالدوله قصد آن کردند که به عراق حمله کنند ولی ناصرالدوله آنان را منع کرد و گفت: درنگ کنید تا بختیار مالی را که از پدر به میراث برده است خرج کند؛ آنگاه بر سر او لشکر برید، در غیر این صورت او به پایمردی آن اموال، سپاه بسیج می کند و بر شما غلبه می یابد. در این هنگام ابوتغلب به یاری دیگر خواص پدر او را بگرفت و در قلعه محبوس داشت و جمعی را به خدمت او برگماشت. چون چنین کرد،